

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه سخنان امام احمد الحسن عليه السلام

وصی و فرستاده امام مهدی عليه السلام

به مناسبت درگذشت عابدِ عارفِ عالمِ شجاع

«سید حسن حمامی»

۲۲ ذی‌الحجه ۱۴۴۲ هجری قمری

در ابرگروه تلگرامی الدعوة المهدویة

السلام علیکم و رحمۃ اللہ و برکاتہ

سلام بر شما عزیزانم

خداوند به همه شما به خاطر حضورتان و (گوش سپردن)، پاداش خیر عطا کند.

سلام و درود بر عابدِ عارفِ عالمِ «سید حسن حمامی» در جایگاهی که او [هم اکنون] در آن است.

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَاتِقَةٍ الْمَوْتِ، كُلُّ نَفْسٍ ذَاتِقَةٍ الْمَوْتِ، كُلُّ نَفْسٍ ذَاتِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أَجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾

(هرکسی مرگ را می‌چشد، هرکسی مرگ را می‌چشد، هرکسی مرگ را می‌چشد، و شما پاداش خود را به طور کامل در روز قیامت خواهید گرفت. آن‌ها که از آتش (دوزخ) دور شده و به بهشت وارد شوند نجات یافته و رستگار شده‌اند و زندگی دنیا، چیزی جز سرمایه فریب نیست! و زندگی دنیا، چیزی جز سرمایه فریب نیست!) [آل عمران، ۱۸۵]

«سید حسن حمامی»، دارای برتری و فضیلت زیاد و بسیار بزرگی بودند، و نسل‌های آینده حتماً باید فضیلت این مرد الهی و عابد و عارف را شناخته و بشناسانند.

اولین باری که «سید حسن حمامی» را ملاقات کردم، مدتی پس از سال ۲۰۰۳ بود؛ یعنی پس از سقوط نظام جنایت‌پیشه صدام.

او با من در خانام دیدار کرد، تا ایمانش را به من اعلام کند. حقیقتاً به یاد ندارم که فرد دیگری این کار را انجام داده باشد؛ زیرا در آن زمان افرادی که ایمان می‌آوردند یا ایمانشان را اعلام می‌کردند، مرا در مکتب ملاقات می‌کردند که در آن زمان در دفتر شیخ حبیب مختار (حفظه الله) بود.

سخنان امام احمدالحسن به مناسبت درگذشت عالم عارف «سید حسن حمّامی» ۴

در ابتدا، روزی پس از نماز صبح، سجدهٔ شکر به جا آوردم. در همان حال خواب سبکی مرا فرا گرفت، و در حالت سجده رؤیایی دیدم. در عالم رؤیا، مرحوم سید محمد علی حمّامی را دیدم. او یکی از مراجع بزرگ در نجف اشرف بود. صندلی و دفتری آورد و در وسط شارع الرسول [خیابان معروفی در نجف] نشست، و ایمانش به دعوت مهدوی را اعلان می‌کرد و مردم را دعوت کرده و با آن‌ها محاجّه و استدلال می‌نمود و حق را برای آن‌ها تبیین می‌کرد. زمانی که این رؤیا را دیدم، مرحوم سید محمد علی حمّامی درگذشته بود.

مدتی پس از این رؤیا، شیخ حازم مختار (حفظه‌الله) نزد من آمد و گفت «سید حسن حمّامی» پسر مرجع «محمد علی حمّامی» به دعوت مبارک مهدوی مؤمن است و می‌خواهد با شما ملاقات کند.

خداوند خواست این دیدار در خانه‌ام باشد که در آن زمان [دیواربه‌دیوار و] چسبیده به مسجد سهله بود.

هنگامی که مرحوم سید حسن را دیدم -این همان چیزی است که می‌خواهم در اینجا بیان کنم تا برتری و فضیلت این انسان طاهر و عارف را بدانید- او از من ادلهٔ مطالبه نکرد، و دربارهٔ ادله [دعوت] سؤالی نپرسید، و در هیچ چیزی اشکال وارد نکرد؛ بلکه پشت سر هم بر محمد و آل محمد صلوات می‌فرستاد، و رو به من کرده و گفت: «من از مدت‌ها پیش منتظرت بودم. حمد و ستایش خدایی را که توفیق شناخت تو و ایمان به تو را به من داد.» این خلاصه‌ای بود از آنچه گفت. رؤیایی را که دربارهٔ پدرش دیده بودم برایش تعریف کردم و آن مرحوم خوشحال شد.

و البته سخن در خصوص مرحوم سید حسن طولانی است. او کسی بود که پس از ایمان به این دعوت مبارک مهدوی، جای پدرش را در این امر گرفت [یعنی بر همان جایگاهی تکیه زد که پدر او در رؤیا داشت و مردم را دعوت می‌کرد و بر آن‌ها احتجاج می‌کرد].

[همراه با گریه] همچنین مرحوم «سید حسن حمای» پس از درگذشت پدرش دفتر وی را اداره می‌کرد و برخی از دروس حوزوی را در دفتر مرحوم پدرش تدریس می‌کرد. از من پرسید آیا باید دفتر پدرش و تدریس در حوزه را رها کند و در خانه‌اش بنشیند؟! من از او خواستم همان کاری را که می‌کرد ادامه دهد، و او مدتی به همان کار ادامه داد، سپس مکتبی را برای دعوت مبارک، در شارع الرسول [خیابانی] نزدیک [حرم] امیرالمؤمنین (صلوات الله علیه و علی آبائه و ابنائه) راه اندازی کرد؛ ولی پس از مدتی باندهای احزاب که با زورگویی و استبداد در نجف اشرف حکومت می‌کردند، داخل مکتب ریخته و «سید حسن حمای» و مؤمنین و طلاب حوزهٔ مهدوی را که در مکتب حضور داشتند، بدون هیچ حقی دستگیر کردند.

این نظام پوچ و بدبختی که آن را پایه نهادند حقیقتاً همین گونه است، و از ابتدا تاکنون شبیه باندها و راهزن‌ها عمل می‌کند.

این دلیرمرد بزرگوار و شجاع و مزین به اخلاق والا، در اثر دستگیری‌های پی‌درپی، اذیت و سختی زیادی دید، آن‌هم از سوی پست‌ترین و فرومایه‌ترین افراد.

آن‌ها همان گونه که امروزه مردم آن‌ها را شناخته‌اند. افرادی فاسد و دزد و قاتل هستند؛

اما در آن زمان «سید حسن حمای» (اعلی الله مقامه: خداوند بر درجات او بیفزاید) به‌تنهایی فریاد زد و به‌تنهایی اعتراض کرد. او و تعداد اندکی که همراهش بودند.

زیرا اکثر قریب به اتفاق مردم در مستی به سر می‌بردند و تحت‌تأثیر بزرگان دینی دیگری بودند که این فاسدین و قاتلین را تأیید می‌کردند و همان‌ها بودند که آن‌ها را بر سر کار آوردند و حاکم کردند؛ خواه جاهلانه و بدون قصد بوده یا از روی علم و قصد.

سخنان امام احمدالحسن به مناسبت درگذشت عالم عارف «سید حسن حمّامی» ۶

مرحوم «سید حسن حمّامی» آثار و تبعات ایمان به این دعوت مبارک مهدوی را به دوش کشید و در پی آن در اثر هر کلمه‌ای که گفت و هر اعتراضی که نسبت به احزاب فاسد و مجرم عراق مطرح کرد، از سوی طواغیت متحمل اذیت و آزار شد.

او به خاطر من و به خاطر کلام و گفته‌های من، رنج و زحمت بسیاری را به دوش کشید و حقیقتاً این مسئله مرا همیشه و بسیار زیاد رنج می‌دهد.

[همراه با بغض:] هیچ‌گاه مایل نبوده‌ام هیچ‌کسی به خاطر من آزار ببیند، مخصوصاً «سید حسن حمّامی»؛ اما امر از آن خداست و آن را به انجام می‌رساند.

خدا رحمتت کند ابامرتضی، عزیزم ابومرتضی، ما به پایان راه رسیدیم، ولی تو زودتر راحت شدی. سلام خداوند بر تو در روزی که به دنیا آمدی و روزی که خداوند تو را به سوی خودش باز پس گرفت و روزی که زنده مبعوث می‌شوی.

گواهی و شهادت می‌دهم که تو همراه با انبیا و مرسلین و صدیقین هستی و آن‌ها بهترین رفیق هستند.

از خدا می‌خواهم تو را با اولیای طاهرینش محمد و آل محمد (صلوات الله علیهم) مبعوث فرماید. او [ولی و] سرپرست من و سرپرست صالحان است.

عزیزانم، السلام علیکم و رحمة الله و برکاته.